هدايت‏هاى حضرت مهدى (عج(

 ابوالقاسم تجرى گلستانى

اشاره: وجود امام زمان، هر چند غايب‏اند، دو گونه فايده‏ي تكويني و تشريعي دارد. فائده‏ي تشريعي وجود آن حضرت، بر سه گونه است. مهم‏ترين آن هدايت خلق است و مشهورترين لقب آن حضرت، يعني ((مهدي))، بر آن دلالت مي‏كند اين هدايت‏ها به سه دوره تقسيم شده است: 1- از ولادت تا پايان غيبت صغرا 2- دوران غيبت كبرا 3- هدايت‏هاي پس از ظهور.

اين مقاله، به پنج نمونه از هدايت‏هاي دوره‏ي نخست پرداخته است.

سليمان اعمش مي‏گويد: از امام صادق‏عليه السلام پرسيدم: ((چه گونه مردم از حجّت غايب بهره مي‏برند؟)). فرمود: ((همان گونه كه از آفتاب زير ابر بهره مي‏برند.)).(1)

در اين روايت، امام غايب، به آفتاب زير ابر تشبيه شده و فوائد او به فوائد آفتاب پنهان در زير ابر. پس در اين تشبيه، دو وجه شباهت وجود دارد: يكي، اصل بهره برداري مردم از نور و گرما و اشعه‏ي مفيد خورشيد است كه در روزهاي ابري بر زمين مي‏تابد و ديگري كم‏تر بودن مقدار آن بهره نسبت به روزهاي آفتابي است.

همان گونه كه در روزهاي آفتابي، بهره‏ي مردم از آفتاب، بيش‏تر است، در عصر ظهور، بهره آنان از بركات وجود امام معصوم، بيش‏تر خواهد بود.

البته، بركات و فوائدي كه از حجّت غائب، امام مهدي، روحي فداه، به جهان خلقت و مردم مي‏رسد، بحث مهمي است، ولي ما، در مقام استقصاي اين بحث نبوده و تنها براي روشن شدن موضوع مقاله، به بررسي آن مي‏پردازيم اينك، با نگاهي به دلايل عقلي و نقلي، اين فوائد را بر دو گونه مي‏يابيم:(2)

1- فوائد تكويني‏

مي‏دانيم آن حضرت، به عنوان يكي از چهارده معصوم، علت غايي آفرينش انسان و جهان است؛ زيرا، همان گونه كه مخلوقات، در پيدايش خود، نيازمند علت غايي هستند، در تداوم خلقت نيز به آن محتاج‏اند؛ يعني، لطف و عنايت خداوند متعال، به خاطر وجود يكي از آن حضرات بر روي زمين است. در زيارت جامعه آمده است:

((بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث و بكم يمسك السماء ان تقع علي الأرض...)).

اين فوائد، خارج از هدف اين مقاله است‏

2- فوائد تشريعي‏

ما، در اين مقاله، به سه گونه‏ي آن اشاره مي‏كنيم:

الف) احكام ولايي؛ آن حضرت، گاهي به واسطه‏ي افرادي خاص، در مسائل مهم، حكم نهايي را بيان فرموده و گاه بي واسطه، حكم و اختلافي را بر طرف كرده است. اين گونه احكام، مخصوصاً، در عصر غيبت صغرا، نمونه‏هاي زيادي دارد.

ب) دعا يا استغفار آن حضرت براي مؤمنان و صالحان و مستضعفان و يا لعنت ايشان بر كافران و ظالمان؛ به اين فائده، در رواياتِ ((عرض اعمال بندگان بر امام زمان‏عليه السلام)) تصريح شده است. نيز دعاهايي كه آن حضرت در شب قدر و عرضه‏ي مقدّرات سالانه بر ايشان، براي افراد شايسته مي‏كند، از اين دسته است.

ج) هدايت‏هاي عمومي و خصوصي آن حضرت به ره جويان و حق طلبان در عصر غيبت صغرا و كبرا؛ هدايت عمومي و جهاني شان، پس از ظهور، مهم‏ترين فايده‏ي وجودي آن حضرت است، به همين جهت، مشهورترين لقب آن حضرت - كه در روايات متواتر آمده - ((مهدي)) است. هر چند همه‏ي امامان ما، ((مهدي)) هستند، همان طور كه همه‏ي آنان، سجاد و باقر و صادق و كاظم و رضا و تقي و نقي هستند، ولي اين صفت، به صورت ويژه، بر خصوص امام دوازدهم ((موعود منتظر)) اطلاق شده است.

در اين كه لقب مذكور، به معناي اسم مفعول است يا به معناي فاعلي، دو نظر وجود دارد. روايت جابر از امام محمد باقرعليه السلام نظر نخست را تأييد مي‏كند؛ زيرا، در آن آمده است:

((إِنَّما سُمِّي المهدي لِأنَّه يُهدي‏ إلي أمرٍ خفيّ...)).(3)

از اين روايت استفاده مي‏شود كه ((مهدي)) به معناي اسم مفعول است، ولي گاهي اسم مفعول، به جهت مبالغه، به معناي اسم فاعل مي‏آيد، مانند ((محصَن)) به معناي ((شخصي عفيف و خويشتن دار)). در اين جا نيز ((مهدي)) به معناي ((هادي)) است. البته، كسي كه از هر جهت هدايت شده باشد؛ هادي همه جانبه نيز خواهد بود.

حكمت اختصاص اين لقب به امام زمان‏عليه السلام آن است كه علاوه بر علوم و انواري كه خداوند به همه‏ي ائمه‏عليهم السلام عنايت فرموده، الطاف و هدايت‏هاي ويژه‏اي به آن حضرت دارد كه پس از ظهور، مردم جهان را با همه‏ي تنوّع فكري و تفاوت نژادي و فرهنگي، به زير فرمان خداي متعال رهبري مي‏كند و راه سعادت را به همگان نشان خواهند داد. از اين رو، طبري، در دلائل الإمامة، از انس ابن مالك نقل مي‏كند كه:

روزي پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله نزد ما آمد. وقتي علي‏عليه السلام را ديد، دست بر دوش او گذاشت و فرمود: ((اي علي! اگر از دنيا جز يك روز باقي نماند، خداوند، آن روز را آن قدر طولاني كند كه مردي از نسل تو به حكومت برسد كه به او ((مهدي)) گفته مي‏شود. او، به سوي خداي عزّوجلّ هدايت مي‏كند، و عرب به واسطه‏ي او، هدايت مي‏شود، چنان كه تو - يا علي! - كافران و مشركان را از گمراهي نجات دادي و هدايت كردي...(4)

از اين روايت استفاده مي‏شود كه اين لقب، به معناي اسم فاعل است، ولي بهتر آن است كه بگوييم، اين لقب شريف، به هر دو معناي اسم فاعلي و اسم مفعولي، در حقّ آن جناب آمده است.

آري، او، هدايت يافته‏ي كامل و هدايت كننده‏ي تمام عيار بشر از جانب پروردگار جهان است.

قبل از بيان مصاديق اين هدايت‏ها، لازم است به دو نكته اشاره كنيم:

يكم - در عصر غيبت كبرا، مردم، موظّف‏اند براي تشخيص وظايف شرعي، يا خود به كتاب و سنّت مراجعه كنند و يا از مجتهدان متخصّص تقليد كنند، و هيچ نظر و حكمي، با ادعاي صدور آن از امام غايب اعتباري ندارد. اين قاعده‏ي مسلّم، به مقدار زيادي، مانع فرصت‏طلبي شيّادان و توطئه‏ي دشمنان و هرج و مرج فرهنگي شده است.

دوم - متأسّفانه، در طول تاريخ غيبت و مخصوصاً اخيراً، اشخاصي از عواطف پاك مؤمنان نسبت به حضرت، سوء استفاده كرده‏اند و براي موجّه نشان دادن خود و بازار گرمي، داستان‏هاي دروغين و گاهي مبتذل، از ملاقات خود يا ديگران با حضرت نقل مي‏كنند كه باعث وهن مذهب و سستي اعتقاد مردم مي‏شود.

در اين مقاله، به احاديث يا داستان‏هايي كه آن حضرت، فرد يا گروهي را هدايت فرموده‏اند، و مدرك معتبري دارد،(5) بسنده شده و از نقل مطالب سست و موهون، خودداري مي‏كنيم.

اين هدايت‏ها، در سه مرحله است:

1- از ولادت تا پايان غيبت صغرا؛

2- عصر غيبت كبرا؛

3- عصر ظهور.

اين دسته بندي، از آن جهت است كه تولّد و زندگي آن حضرت تا شهادت پدربزرگوارشان، مانند دوران غيبت، مخفي و در هاله‏اي از كتمان و تقيّه بود. به اين جهت، احاديث دوران ولادت و كودكي حضرت، در اين بخش از گفتار مي‏آيد.

1- شيخ طوسي، نقل مي‏كند كه گروهي از شيعيان مفوّضه (افراطي) و مقصّره (تفريطي)، شخصي به نام ((كامل بن ابراهيم مدني)) را به سوي امام حسن عسكري‏عليه السلام فرستادند. كامل مي‏گويد:

با خود گفتم: از امام بپرسم كه ((آيا صحيح است كه داخل بهشت نمي‏شود مگر كسي كه مانند من عقيده و معرفت داشته باشد (شيعه دوازده امامي باشد))).

هنگامي كه بر حضرت وارد شدم... و سلام كردم در مقابل دري نشستم كه در مقابل آن، پرده‏اي آويخته بود. بادي وزيده و پرده را كنار زد. ناگهان چشم‏ام به نوجواني مانند پاره‏ي ماه افتاد كه حدود چهار سال سن داشت. او، مرا صدا كرد و گفت: ((كامل بن ابراهيم!)).

بر خود لرزيدم و بي اختيار عرض كردم: ((لبيك اي آقاي من!)). فرمود: ((به نزد ولي خداوند و به در خانه‏ي حجّت خدا آمده‏اي تا بپرسي آيا علاوه بر آنان كه مانند شما معرفت و عقيده داشته باشند كسان ديگري هم وارد بهشت مي‏شوند؟.)). گفتم: ((آري! به خدا قسم، همين سؤال را داشتم.)). حضرت فرمود: ((در آن صورت، تعداد بهشتيان، بسيار كم خواهد بود! به خدا قسم! علاوه بر آنان، گروه ديگري نيز وارد بهشت خواهند شد كه به آنان ((حقيّه))(6) گفته مي‏شود.)). پرسيدم: ((آنان چه كساني هستند؟)). فرمود: ((گروهي كه ((علي)) را دوست دارند و به خاطر محبت به ((علي))، قسم مي‏خورند، امّا حق و فضيلت او را نمي‏دانند.)).

سپس مدّتي ساكت شد، آن گاه فرمود: ((نيز آمده‏اي تا از عقيده‏ي مفوّضه بپرسي؟)). فرمود: ((آنان، دروغ مي‏گويند، بلكه دل‏هاي ما، ظرف خواست خداوند است. هنگامي كه او بخواهد، ما مي‏خواهيم. خداوند، در قرآن مي‏فرمايد:

((و ما تشاءون إلا أن يشاء الله)).(7)))

سپس پرده به حالت پيشين برگشت و ديگر من نتوانستم آن را بگشايم. در اين حال، امام حسن عسكري‏عليه السلام به من فرمود: ((ديگر چرا اين جا نشسته‏اي، در حالي كه حجّت خداوند و جانشين من، به پرسش‏هايت پاسخ داد؟)).(8)

منزل امام، زير نظر مراقبان خليفه و جاسوسان بود و نشستن بيش از آن مصلحت نبود.

در اين حديث شريف، امام مهدي‏عليه السلام در دامن پدر، در حالي كه كودكي چهارساله بود و هنوز به مقام امامت نرسيده بودند و زندگي مخفي داشتند و جز در مقابل بعضي از خواص شيعه ظاهر نمي‏شدند، به دو مسئله‏ي مهم پاسخ مي‏دهند. طبق اين روايت، امام فرمودند كه دايره‏ي رحمت خداوند را تنگ نگيريد. هرچند بهشت، در اصل، براي شيعيان است، ولي گروهي از غير شيعيان كه مغرض نيستند و حضرت علي‏عليه السلام را دوست دارند، به بهشت وارد خواهند شد.

نيز حضرت تفويض را باطل دانستند. در تفسير آن، دو احتمال است: يكي اين كه خداوند، پس از خلقت انسان، او را به حال خود واگذار كرده و هيچ تصرّفي در افعال اختياري و طاعت و معصيّت و سعادت و شقاوت او ندارد. در مقابل اينان، جبريه هستند كه اختيار را از انسان نفي مي‏كنند. به نظر اهل بيت‏عليهم السلام هر دو نظر (جبر و تفويض) باطل است، و از اين رو، امام‏عليه السلام مفوّضه را تكذيب كردند و فرمودند: ((دل‏هاي ما، ظرف خواست خداوند است و در محدوده‏ي مشيّت و اراده‏ي او، انسان مي‏تواند فعل يا ترك را اختيار كند.)).

احتمال ديگر، تفويض ربوبيّت جهان به ائمه‏عليهم السلام است. شيعيان غالي، معتقد بودند كه ائمه‏عليهم السلام، پروردگار جهان هستندو آنان‏اند كه بر مردم روزي مي‏دهند و زنده مي‏كنند و مي‏ميرانند و امام‏عليه السلام اين عقيده را نفي كرده، مي‏فرمايد: ((دل‏هاي ما ائمه، ظرف خواست خداوند است و خواست ما، محدود و مقيّد به خواست او است و ما، مطيع او هستيم.)).

احتمال دوم، از آن جهت كه مفوّضه، در مقابل مقصّره، (كساني كه مقام امام را از آن چه هست، پايين‏تر مي‏دانند) قرار گرفته، صحيح‏تر است.

2- مرحوم صدوق، از شخصي به نام ابومحمّد حسن بن علي بن وجناء نصيبي نقل مي‏كند كه:

در مسجد الحرام، در زير ناودان طلا، در حال سجده بودم. پس از نماز عشا، در چهارمين روز پنجاه و چهارمين حجّ‏ام، در حال آه و زاري بودم كه شخصي مرا حركت داد و گفت: ((اي حسن بن وجنا نصيبي!)). من، برخاستم. ديدم، كنيزك زردرنگ و لاغر اندامي، در حدود چهل سال يا بيش‏تر، پيشاپيش من راه افتاد. من، چيزي از او نپرسيدم تا آن كه مرا به خانه‏ي حضرت خديجه، صلوات الله عليها، آورد كه در آن اتاقي بود كه در آن، وسط ديوار بود و پله‏اي از چوب ساج داشت. كنيزك، بالا رفت. آن گاه صدايي برخاست و فرمود: ((بيا بالا!)). من، بالا رفتم و مقابل در ايستادم.)). پس حضرت صاحب الزمان‏عليه السلام به من فرمود: ((آيا فكر مي‏كني، احوال تو بر من مخفي است؟ به خدا قسم، هيچ گاه حج نيامدي، مگر آن كه من همراه تو بودم.)). سپس يكايك اوقاتي كه حج به جا آورده بودم يا به كار ديگر مشغول بودم، براي‏ام برشمرد.

من، از وحشت و تعجّب، بي هوش شدم و افتادم. آن گاه، دستي را بر روي شانه‏ي خود احساس كردم. برخاستم. به من فرمود: ((اي حسن! در خانه‏ي جعفر بن محمد [ ظاهراً، خانه امام صادق‏عليه السلام در مدينه ]بمان و در فكر غذا و آب و لباس مباش....)).

سپس به من دفتري داد كه در آن، دعاي فرج و صلواتي بر آن جناب نوشته بود. فرمود: ((اين دعا را بخوان و اين گونه نماز بخوان و اين مطالب را جز به حق جويان از دوستان ما، نده. خداوند عزّوجلّ، تو را موفق بدارد!)).

پرسيدم: ((اي مولاي من! آيا ديگر پس از اين تو را نمي‏بينم؟)). فرمود: ((هرگاه خداوند بخواهد.)).

حسن بن وجناء مي‏گويد: از حج برگشتم و در خانه‏ي جعفر بن محمدعليه السلام ماندگار شدم و جز براي سه كار، بيرون نمي‏آمدم: براي تجديد وضو و خوابيدن و غذا خوردن.)).

پس هنگام غذا، وارد خانه‏ام مي‏شدم، ظرف چهارگوشه‏اي پر از آب مي‏يافتم كه گرده‏ي ناني بر بالاي آن بود و هر غذايي كه در طول روز، دوست داشتم، در آن جا وجود داشت. از آن مي‏خوردم و همان، مرا كفايت مي‏كرد. لباس تابستاني، در فصل تابستان، و لباس زمستاني، در فصل زمستان، براي‏ام مي‏آمد. و هرگاه (خانواده‏ام) براي‏ام آب مي‏آوردند، با آن، خانه را آب پاشي كرده و كوزه را خالي مي‏كردم (؛ زيرا، آب داشتم). يا هنگامي كه غذا مي‏آوردند، چون نيازي به آن نداشتم، آن را شبانه، صدقه مي‏دادم تا راز كار مرا، همراهان‏ام ندانند.)).(9)

از اين واقعه استفاده مي‏شود كه امام‏عليه السلام از حال شيعيان خود، كاملاً، خبر دارد، بلكه مي‏فرمايد: ((من، در تمام سفرهاي حج، همراه تو بودم.)). حضرت، با نشان دادن معجزه‏اي در خانه‏ي امام جعفر صادق‏عليه السلام - كه ظاهراً در آن زمان، به صورت معبدي در آمده بود - صدق و صحّت احساس و دريافت راوي (حسن بن وجناء) را تأييد كرد و دعاي فرج و صلوات مخصوص را به او تعليم داد.

3- مرحوم صدوق، از ابوعبدالله بلخي نقل مي‏كند كه:

امام زمان‏عليه السلام بر جعفر كذّاب، هنگامي كه به ناحق، ادّعاي ميراث امام حسن عسكري‏عليه السلام كرد، از مكان مجهولي ظاهر شد و فرمود: ((اي جعفر! چرا مي‏خواهي حق مرا ببري؟!)). جعفر متحيّر و مبهوت ماند. آن گاه حضرت غايب شد. جعفر، پس از آن، هر چه در ميان مردم گشت، آن حضرت را نيافت تا آن كه مادر امام حسن عسكري‏عليه السلام معروف به جدّه از دنيا رفت. او وصيت كرد، در همان خانه‏ي امام حسن‏عليه السلام دفن شود. جعفر، مانع شد و گفت: ((نبايد در اين خانه دفن شود.)). اين جا نيز حضرت بر او ظاهر شد و فرمود: ((اي جعفر! آيا اين خانه‏ي تو است؟)). سپس حضرت غايب گشت و ديگر ديده نشد.(10)

مي‏دانيم با وجود فرزند (طبقه‏ي اوّل)، ارث، به برادر (طبقه‏ي دوم) نمي‏رسد. جعفر، مدّعي بود از آن جا كه امام حسن عسكري‏عليه السلام فرزند ندارد، او، وارث امام‏عليه السلام است و اجازه نمي‏دهد كسي در خانه‏ي امام دفن شود. حضرت، با ظهور خود، ادعاي او را باطل ساخت.

4- مرحوم صدوق، بدون واسطه، از ابوالأديان نقل مي‏كند كه:

من، خدمتگزار امام حسن عسكري‏عليه السلام بودم و نامه‏هاي حضرت را به شهرهاي اطراف مي‏بردم. در بيماري وفات آن حضرت، بر وي وارد شدم. نامه‏هايي نوشتند و به من دادند و فرمودند: ((آن‏ها را به مدائن ببر. چهارده روز، غيبت تو طول خواهد كشيد. روز پانزدهم، وقتي وارد سامرّا شدي، صداي ناله‏ي عزا را از خانه من خواهي شنيد و بدن مرا براي غسل دادن بر روي مغسل مي‏بيني.)).

ابوالأديان مي‏گويد: پرسيدم: ((اي آقاي من! در آن صورت، پس از شما، چه كسي امام خواهد بود؟)). فرمود: ((كسي كه جواب نامه‏ها را از تو بخواهد، او، جانشين من خواهد بود.)). عرض كردم: ((علامت ديگري بيفزاييد!)). فرمود: ((كسي كه بر من نماز بخواند، او، جانشين من است.)). عرض كردم: ((علامت ديگري بيفزاييد!)). فرمود: ((كسي كه بگويد در كيسه‏ها چيست، او، جانشين من است.)).

در اين جا، هيبت حضرت، نگذاشت بپرسم: ((منظور از كيسه‏ها چيست؟)).

ابوالأديان مي‏گويد: ((نامه‏ها را به مدائن بردم و جواب هايش را گرفتم. همان گونه كه امام فرموده بود، روز پانزدهم، به سامرا برگشتم و ديدم از خانه‏ي امام‏عليه السلام صداي ناله و شيون بلند است و بدن آن حضرت، بر روي مغتسل قرار دارد و ((جعفر بن علي برادرش))، (فرزند امام علي النقي‏عليه السلام) در كنار در منزل نشسته و شيعيان، دسته دسته، بر وفات برادرش، به او تسليت مي‏دهند و به جهت رسيدن او به مقام امامت، تبريك مي‏گويند.)). با خود گفتم: ((اگر اين شخص امام باشد، ديگر امامت شيعه، باطل شده است؛ زيرا، من، سابقاً، او را با كارهاي خلافي، چون شرب خمر و گوي بازي و طنبورنوازي مي‏شناختم. با اين حال، جلو رفتم و تسليت و تهنيت گفتم. او، از من، چيزي نخواست. در اين هنگام، عقيد (غلام حضرت) نزد جعفر آمد و گفت: "آقاي من! برادرتان كفن شده است. برخيز و بر وي نماز بخوان!". جعفر و شيعياني كه اطراف‏اش بودند، حركت كردند، در حالي كه پيشاپيش آنان، دو نفر از مأموران دولت بني عباس، به نام سمّان و حسن بن علي (معروف به سلمه از ياران معتصم عباسي) بودند.

هنگامي كه به خانه‏ي امام رسيديم، ديدم، امام‏عليه السلام كفن شده، روي تخت قرار گرفته است. جعفر، جلو رفت تا بر برادرش نماز بخواند. همين كه خواست تكبير بگويد، كودكي گندم گون و پيچيده موي و گشاده دندان، بيرون آمد و عباي جعفر را كشيد و گفت: " اي عمو! عقب بيا كه من، براي نماز بر پدرم، سزاوارترم." جعفر، عقب آمد، در حالي كه رنگ‏اش پريده و زرد شده بود. كودك، جلو رفت و بر حضرت نماز خواند. آن گاه حضرت امام حسن عسكري‏عليه السلام را در كنار پدربزگوارش دفن كردند.)).

ابوالأديان مي‏گويد: همان كودك، به من فرمود: "اي بصري! جواب نامه‏هايي كه به همراه داري، به من بده.". من نيز پاسخ‏ها را به او دادم و با خود گفتم: "اين، دو نشانه از علائم امامت كه امام حسن عسكري‏عليه السلام به من فرموده بود. فقط، نشانه‏ي سوم باقي ماند.".

آن گاه به سوي جعفر بن علي رفتم. ديدم، ناراحت است و آه مي‏كشد. يكي از شيعيان، به نام حاجز وشاء براي آن كه حجّت را بر او تمام كند، از وي پرسيد: ((اين كودك چه كسي بود؟)). جعفر گفت: ((به خدا قسم! تا كنون او را نديده و نشناسم.)).

ابوالاديان مي‏گويد: ((در همين حال كه نشسته بوديم، جماعتي از قم رسيدند و خواستند خدمت امام حسن عسكري‏عليه السلام برسند، وقتي از وفات حضرت آگاه شدند، پرسيدند: "به چه كسي تسليت بگوييم؟". آنان را به جعفر بن علي معرفي كردند. آنان، خدمت جعفر رسيدند و به او سلام كردند و تسليت گفتند و افزودند: ((همراه ما، نامه‏ها و اموالي است كه بايد بگويي از چه كساني و چه قدر است تا بتوانيم آن را تحويل شما دهيم.".

جعفر، ناراحت شد و در حالي كه لباس‏اش را تكان مي‏داد، برخاست و گفت: "شما، از ما، علم غيب مي‏خواهيد".

پس از رفتن جعفر، در حالي كه اين گروه متحيّر بودند، خادمي از درون خانه‏ي امام بيرون آمده و نام يكايك صاحبان نامه‏ها و اموال را به ايشان گفت و افزود: "همراه شما، نامه‏هاي فلاني و فلاني و كيسه‏اي است كه در آن هزار دينار سالم و دَه دينار تقلّبي وجود دارد." شيعيان قم نيز نامه‏ها و اموال را به آن خادم تحويل دادند و گفتند: "آن كس كه تو را براي اين كار فرستاده، همان، امام است."

جعفر، پس از اين حادثه، نزد خليفه (معتمد عباسي) آمد و آن را نقل كرد. معتمد نيز مأموران خود را براي تفتيش، به خانه‏ي امام‏عليه السلام فرستاد. آنان، صقيل كمال الدين (كنيز حضرت) را دستگير كردند و آن كودك را از وي درخواست كردند. كنيز، با زيركي، ادعا كرد، حامله است تا مسئله‏ي كودك را بپوشاند و دستگاه خلافت را، به انتظار تولّد كودك بنشاند.

آنان نيز ساده لوحانه، كنيز را به قاضي ابي الشوارب سپردند، ولي مرگ عبيدالله بن خاقان (وزير مقتدر عباسي) آنان را غافلگير كرد و رشته‏ي كارهايشان به هم ريخت. از طرفي، قيام بردگان زنگي، در بصره، چنان آنان را سرگرم ساخت كه از آن كنيز غافل شدند و او توانست به سلامت از نزد ايشان به منزل امام بازگردد.)).(11)

در اين جريان، امام‏عليه السلام با حضور به جنازه‏ي پدر و نماز خواندن بر او و در خواست جواب نامه‏ها از ابوالاديان و معرّفي صاحبان نامه‏ها به اهل قم و مقدار موجودي كيسه‏ها، حجّت خداوند را معرّفي و مدّعي امامت را رسوا كرد. حضرت، با اين كه در شرايط تقيّه و استتار بودند، خدا جويان و حق طلبان را هدايت فرمودند.

---------------

پي‏نوشت‏ها:

1) منتخب الأثر، ص 336 (به نقل از ينابيع المودة). مضمون اين روايت، به روش‏ها و طرق مختلف، از ائمه‏ي اطهارعليهم السلام رسيده است.

2) گاهي گفته مي‏شود: ((يكي از فوائد وجود امام، وساطت در فيض است.)). اگر منظور از آن، همان علّت غايي يا وساطت در فيوضات معنوي و تشريعي باشد، مورد قبول است، ولي اگر وساطت در ربوبيّت جهان و عليت فاعلي آن باشد، مورد قبول متكلّمان شيعه نيست يا مورد نقد و اشكال است. از اين جهت، ما، از ذكر اين عنوان، خودداري كرديم. البته توضيح كامل بحث علّت غايي بودن حضرات معصومين‏عليهم السلام نياز به مجال واسع ديگري دارد.

3) بحارالأنوار، ج 51، ص 29 از كتاب الغيبة سيّد علي بن عبدالحميد). نظير اين روايت، در همان جلد، ص 29 و 30 نيز آمده است.

4) اين كه خداوند به واسطه‏ي حضرت مهدي‏عليه السلام عرب را هدايت مي‏كند، منافاتي با هدايت جهاني آن حضرت ندارد. شايد تأكيد بر هدايت عرب، از جهت بلند پروازي و تعصّب خاص اين نژاد است.

5) منظور از مدرك معتبر، اصطلاح فقهي آن، يعني حديث صحيح يا موثّق نيست، بلكه مراد، آن است كه حديث يا داستان، در كتب معتبر اصلي شيعه، آمده باشد و سلسله سند متصل يا مرسل، به علماي معتبر شيعه و در نهايت به معصوم‏عليه السلام منتهي شود.

6) مرحوم مجلسي، در بحار، ج 52، ص 50، مي‏گويد: ((مراد از حقّيه، مستضعفان از اهل سنّت، ضعفاي شيعه يا هر دو گروه‏اند.)).

7) دهر: 30.

8) الغيبة، شيخ طوسي، ص 246.

9) كمال الدين، ج 2، ص 443.

10) كمال الدين، ج 2، ص 442. اين داستان، از هدايت‏هاي تشريعي قسم نخست است.

11) كمال الدين، صدوق، ج 2، ص 475.